

طبع می خدای کج باری معجزه نازکی نیت

۵۵۳۳

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE5533

بسم الله الرحمن الرحيم

کرد و هر نهفتن شود آشکار
 بخود کرد و نهفتن داد گیتی در دست
 برافروختن نوز کند سپهر
 که فرمائش این از او زاده است ^{ایران}
 فرست من پشان رنگ بست ^{وجود}
 شد از فرست من چنین تابناک
 که آید که راز میوند یافتن
 که فرمائش من بود و می گردست ^{است}
 نهانها بگرد و نه کرد آشکار
 که فرمائش من است و گردی ^{واجب شدن}
 بکیوان شب تیره تر کرد روز ^{می آید}
 و زان از در ایش غلج کشاز ^{تا غیر}

بنام کیاستی ز گاه بهار
 خداست که از فرزند بود نهفتن
 بیالایش گوهر ماه و مهر
 کیاستی ز گیتی در خورست
 ز به ملک فردوی آل گز گشت
 ز فرسایوی اوست کاین تیره خاک ^{است}
 بر اینند او در روز و یزد گسان
 چنانست که لوتهاست ^{و هم} در خورست
 کیاستی ز گیتی کرد آفت از کار
 نباشد جز او در خور داور ^{با و شاه}
 به نهفتن ز اویش گیتی منور ^{چهره}
 بهر نو دوسه نو کرد ^{عادت} بر نهفتن نهاد ^{تأسیست}

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

افسر آمد تاج وافر ملک است تحت
ایرمان ضعیف انجمن هست و بزم
اختر آمد کوب و فال بشگون
آبیانه مارک و آشوش بر
ادر آمد باورد اندرز پسند
آخور آمد معاف و استل غدیر
انگزه حلالت و آلو صبر هست
اخذ و اوقات ^{الوقت} برادر زاده دن
ازبه کمال باشد و آچاک خاک
احش و خشن قیمت ست ارمغان
الرواست و هم اگر ^{المراد} من
ایر شد پی اگر یونک ست داد
ارغنون و ارغن آمد نام ساز
آتش و آتیش و آدیش ست نار
ایغده چون ایغده بیوده گو
آشنا درو شناس و ارمگان
اور و ابره طهاره یا دیر
ابور و آشنا و آشناب
از بزم حفظ و ایا سه اشتیاق
افک آمد حمزه اسعیدار شمع

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

آتشیره خروده و پشتوزغال آگله غازه و آل ست لال اردوب دافند شد جنگ جبال وقت دایک بت ساشه بشال افتد ستاحمد حق آن ملک مال آبدستان مطهره بی قیل وقال لائق و انجبام راسته آل حرص و ارمان حسرت و اندوه لال	اوزنپ آمد سمت در بخلاف اومن آمد مشک و فر بخلاف ارنب آمد خربش و ارنج کین اسپرید و اسپر میدان اند ارماسه لایه و آتش عوض آگینه بشیشه و آینه دوات اندرو اندرو خور و اندرو خور اندوه یا دهنم ماضی و آرز
آینه شیطانی آرام راحت ست استخار شوق و ازم چه فرزند بی فوس او گنج شد نداشت و او خسر شست اسفند نیم سوخته چوبی نگو فصل آتشه شد خلاصه آشت شد نشان آتشه شد ملوث و آبشارت شرک افغانه سقطه باشد و اندوه شد رگه اشکار صید و اشکره شکره بلانگیر ارمون شمار معنی بیانه ای هام آسانظیر و زینت و خنجره بی سخن	آینه شیطانی آرام راحت ست استخار شوق و ازم چه فرزند بی فوس او گنج شد نداشت و او خسر شست اسفند نیم سوخته چوبی نگو فصل آتشه شد خلاصه آشت شد نشان آتشه شد ملوث و آبشارت شرک افغانه سقطه باشد و اندوه شد رگه اشکار صید و اشکره شکره بلانگیر ارمون شمار معنی بیانه ای هام آسانظیر و زینت و خنجره بی سخن
آینه شیطانی آرام راحت ست استخار شوق و ازم چه فرزند بی فوس او گنج شد نداشت و او خسر شست اسفند نیم سوخته چوبی نگو فصل آتشه شد خلاصه آشت شد نشان آتشه شد ملوث و آبشارت شرک افغانه سقطه باشد و اندوه شد رگه اشکار صید و اشکره شکره بلانگیر ارمون شمار معنی بیانه ای هام آسانظیر و زینت و خنجره بی سخن	آینه شیطانی آرام راحت ست استخار شوق و ازم چه فرزند بی فوس او گنج شد نداشت و او خسر شست اسفند نیم سوخته چوبی نگو فصل آتشه شد خلاصه آشت شد نشان آتشه شد ملوث و آبشارت شرک افغانه سقطه باشد و اندوه شد رگه اشکار صید و اشکره شکره بلانگیر ارمون شمار معنی بیانه ای هام آسانظیر و زینت و خنجره بی سخن

۱- لایحه بندی کمدار
۲- مستعار
۳- گمنامی
۴- بی غرض
۵- گندیدگی
۶- منتهی
۷- سیر
۸- مجبورانه
۹- مخفی
۱۰- طالب
۱۱- دوستدار
۱۲- آردا
۱۳- دوست آرگونیا
۱۴- سپهر

بالکانه مجسمه و که بنیاس کسری بالانخانه دیویری دیووس

نظم در بحر خفیف شتمن ده بیت و است آونه لغت

<p>چون و بدروز اندرون دهمان بس بود سیخ و جان شتر بارگاه است خیمه امرا لشک برنت و شبنم و ژاله بس فقط پنج سجست سرگوشی باد سیخ ست باد پنج اورک بند تیر و منکر و قید و فریب برزن آمد محله و کوچه سجنت و برنج و سبزه و فنج سیر قشیر و ان لغت</p>	<p>سبون و بوجان بسنه زدهان سب در برگ ست نوعی از بیکان لشکر و هم سباره سده ایوان یزوه باب و عنبر و خوبان سجست سرگوشی و برگه پنهان بوزکست ست صفه و ایوان داو و زنجیر و مفصل و پیمان لوم ارض و طبیعت ست ایمان نسبت لان و بنامه غول بدن خوک برسان و برغان شبان</p>
---	--

مثنوی در بحر مضارع شتمن چهارده بیت و پنجاه یک لغت مع نسخه

<p>برام دلم و خوش و آراگاه براهمه همچو برمه و بر ماه باد آورست نام دوم گنج بیگان میناب شد مکاشفه پوشا و پشیا بلیفت زهره بردو بر جلین شتری بینیال نیزه باشد و شیکیش است باتر گنگات باشد و میوار شمر ست بندار کیسه دار بدان و دوا فروش بتیار پنج و محنت و بنیاره سوزش بدره خرطیه زرد و دهرکت در شولست</p>	<p>آهسته است و دوس و برموده هست چهر بر دایع مسئله سده و بالا نفیقش کست از هشت گنج خضر و پر و نیرای جوان رویا و بخت طالع و باد برین ضیا بهرام هم بخون شده میخ و دروری برنج شمار نیزه خود و برکشش سجاست شمار طوطی و گنگات جدا تبرک هم صاحب تحمل و شان سخن پیش برود و هست ترک و دایع ای نموش بر لبست و طرز قاعده است اعدا</p>
---	--

۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

<p>پایسته چون بل عقیقت است نظر نظم در بحر مل سدرس شکر سیزده بیت</p>	<p>پایسته چون بل عقیقت است نظر نظم در بحر مل سدرس شکر سیزده بیت</p>
<p>پیر ششخ و مرشد و پرتاک شتاب نیز ز نور عمل اسه کامیاب ششم صوفی و پود و کجی تا بت پیرک شت رخا رشت ای خوش خطاب پاسچوان شد ترجمه پاسخ جواب پوزش آمد عذر و پر هیز اجتناب هم می خنطل شد و بیخین سدا بت یوتی کج و مختر است ای با صواب خادم و پیغاله دان جام شراب پاتله طعیر شد بے ارتباب پارگین شد گشته آب و نهلاب پاسه همچون پالواسه اضطراب هست یا تیمار تجیل و شتاب</p>	<p>پردگی استوره پرده حجاب پرم و پر مور و پر مو انتظا ر پیله ریم و غوزه ابریشم است پوشاک مدگر به پهنانه کسکه پنج خوش و پچوانی باشد تر جان پلکه و پیغاره باشد سرش پاشیان لبلاب و سپور و پزند پاقوا مد کند و پچا پچیل پیشکار و پیشیار و پیشکار پوشنه سر پوش و پشت و تیان پاچک است و پاچاک سرگین شک پتخ و بهوت و سر اسیمه بود پاره بخت و رشوت و گرز حدید</p>
<p>شد توانائی و صد غزقات نیز باشد بمعنی تازه پژدی ازل شد و شیر و فقیر نیز فلس است بیشک و انکار پیش رو خادوم است ای خوش کیش سال قبل کسین گذشته شمار نیز پاننگ کفش است ای پاننگ</p>	<p>پاکداده معطلان و پایاب پاسک و پاشک است حمیازه پارس متقی پناع و بیله پول و پل قنطره بود امی یار پیش بن شخص عاقبت اندیش پارسال گذشته دان و پزار پاچله جورب است و پانندار</p>

پایسته چون بل عقیقت است نظر
نظم در بحر مل سدرس شکر سیزده بیت
پایسته چون بل عقیقت است نظر
نظم در بحر مل سدرس شکر سیزده بیت
پایسته چون بل عقیقت است نظر
نظم در بحر مل سدرس شکر سیزده بیت
پایسته چون بل عقیقت است نظر
نظم در بحر مل سدرس شکر سیزده بیت

پایسته چون بل عقیقت است نظر
نظم در بحر مل سدرس شکر سیزده بیت
پایسته چون بل عقیقت است نظر
نظم در بحر مل سدرس شکر سیزده بیت
پایسته چون بل عقیقت است نظر
نظم در بحر مل سدرس شکر سیزده بیت
پایسته چون بل عقیقت است نظر
نظم در بحر مل سدرس شکر سیزده بیت

<p>پیشکش هدیه است و نذرانه دلت و پونج خالی و میغند پر توغنه پار و فم فم میدان پگنه مرد و سچین و کوته فم نمرویش را بعوضه شمار رقعه یازن ست و نرغاله پیش باشد بر ص بلا انکار هست زولانه و پر نرغاله جوهر تیغ و تیغ جوهر در دار لشتون طیک هندوی میدان نیز نچلو چه گد گدی پندار ضایع و پیش یاز استقبالی عمد و پلو اس جالپوتی ان پره همچون پره گریه شمار پانه همچون پنهان شد فانه پرسم اریاغ هست بے انکار پازخ آزار و پستی است خدین مثنوی در کج مضارع متکلمه سیر و ه بیت و چیل و نه لغت مع سه</p>	<p>به خوشا پیش داد بیسان پند باشد نصیحت و پان پالنگ ست مقود و پالان پخت و پاسار و پاسار کلد پیل فیل و پلنگ بے انکار پیله وصله شمار و پر کاله پیله البق پرورش خبر شمار پاک آمد شکجه و پیو ند پوش درع و پلاک ست ای یار پشت و پازیر همچو پشتیان پنجه و پنجه پنجه ای یار پامرد و معاونت پامال پخش و پرموده مضحک بیسان پا پز آمد زمین تا به سوار پغله هست گوشه خانه پست باشد سویت ای دگدار پخت چون تیغ و پخش و پن مریض</p>
<p>پشانیست سختی و گستانی و چین پیر و و ترک و نیز و دواع و سلامت پیرایه هست و زیور و آرایش و لباس پرویز و اوصل و نسب و سبب و سبب پرواک بانگ گنبد و کوکب و قشلاق</p>	<p>پربان و پرمیده و پرمیده شد سیر پربان شمار غیظه و پرتا و غیبت ست پاغریستون خانه و پاغیره شد اساس پراس لمس و پاک نام و بهرست و صدا پروند زمره باشد و باید جادوان</p>

<p>یخچول آمد شتا انگ ای غمندان شبا نور و پرین باشد غلیو از شمار و پریش سترست ای خرمند بود فصل خندان پائیز فالینز پاستک بالوایه سد فرشتو بیت تاج شد و پابند محسوس مخط کشفه در انست بی قال</p>	<p>یخ حلق آمد و پر کام ز دهان پیشک و پیشک باشد چغد و پیوان پژاوند و پژاوندست و پژاوند پیشک شبنم پیشک ژاله پاکبیز پرستوک و پرستک هم پرستو پلید آمد خنفس بودات محسوس شیر و فلس ریزه وان و یکمال</p>
--	---

<p>نظم در بحر هزج مسدس مشتمل بر هشت بیت و سی و سه لغت مع دو نسخه</p>	
<p>وگر پر کال و پر دل ست فرجار بود پر تیغ لوح سنگ هموار پرند طائر و پتقور منقش ر پر و پا طاقت و پشتی مددگار پلیته دان فنتیلک اے نکو کار پلاسک نکبت و پاس گزقار پس افتاده ذخیره هست ای یا پیانک صمغ و پرین ست حجار</p>	<p>پلک و پیشک سطرقت و پر کار پژاوه کوره پر چین و شمع ست پیش آمد سمن چار دایان پسا و ست ست و پتا دست نشین پد و پر بازه پد بود حشر افاق پشیز و پر پرده وان فلس ریزه پس انداز و پس افکند و پس او گند پریمه پریش لیفت جنابا</p>

<p>باب التار متنوی در بحر مل مسدس مشتمل بر هشت بیت و سی و سه لغت مع جارحه</p>	
<p>تفت باشد کریم و گرمی و شتاب گرے و زور و میل چین و شکنج تیب سبک و نوح چای ای نکتہ ریں تول جنگ ترس سخت و استوار تنگبار اسم جناب کردگار تندر و تندر و رعد ای با فرج</p>	<p>تاسه و تلواسه و تاس اضطراب تاب پیچ روشنی و چشم و رنج تو و همچون توت و صداوت و لب توبک آمد مخزن و تبرک حصا تازیا نه سوط و تازا توره چشاده ترسه و توه بود قوس و تنج</p>

یخچول آمد شتا انگ ای غمندان
شبا نور و پرین باشد غلیو از
شمار و پریش سترست ای خرمند
بود فصل خندان پائیز فالینز
پاستک بالوایه سد فرشتو
بیت تاج شد و پابند محسوس
مخط کشفه در انست بی قال

یخ حلق آمد و پر کام ز دهان
پیشک و پیشک باشد چغد و پیوان
پژاوند و پژاوندست و پژاوند
پیشک شبنم پیشک ژاله پاکبیز
پرستوک و پرستک هم پرستو
پلید آمد خنفس بودات محسوس
شیر و فلس ریزه وان و یکمال

نظم در بحر هزج مسدس مشتمل بر هشت بیت و سی و سه لغت مع دو نسخه

وگر پر کال و پر دل ست فرجار
بود پر تیغ لوح سنگ هموار
پرند طائر و پتقور منقش ر
پر و پا طاقت و پشتی مددگار
پلیته دان فنتیلک اے نکو کار
پلاسک نکبت و پاس گزقار
پس افتاده ذخیره هست ای یا
پیانک صمغ و پرین ست حجار

باب التار متنوی در بحر مل مسدس مشتمل بر هشت بیت و سی و سه لغت مع جارحه

تفت باشد کریم و گرمی و شتاب
گرے و زور و میل چین و شکنج
تیب سبک و نوح چای ای نکتہ ریں
تول جنگ ترس سخت و استوار
تنگبار اسم جناب کردگار
تندر و تندر و رعد ای با فرج

تاسه و تلواسه و تاس اضطراب
تاب پیچ روشنی و چشم و رنج
تو و همچون توت و صداوت و لب
توبک آمد مخزن و تبرک حصا
تازیا نه سوط و تازا توره چشاده
ترسه و توه بود قوس و تنج

ترن همچو تیماربان بود	تریوه است راه شیب فراز
تو نیز است و غریب و تنیان ادا	تیره است دامن تلک میشو
مثنوی در بحر مصراع ششم شمله پنج بیت و شانزده لغت	
تا بش فروغ نفس و نفس چه حراست	تا ارات و ترست و مرست چو تاراج غمار
توفست شور و غلغل و هم صد کوه	تنبیل فریب چیده شد ایضا حبش کوه
تا توره جوز مثل و تریاک فاویر	تیرست طلع و حصه و فصل خزان مهر
هم اسم اختر و سه و روبرای خداست	هم طاقت غلوه توپ تفنگ است
اما یک چون تپاک و تیش مهر است	ترخازه هست سرشش تاراس بر
مثنوی در بحر خفیف شمله نه بیت و بیست و چهار لغت	
تیر ویرست آلتی است و قول	اصلاح و شتر است میکایل
تیار است حضرت و نیناب	انچه می بیند آدمی در خواب
تپوطاقت بود تریر و تذیر	تخم آید بهی بی تنیکه
تربوش طرافت و تینال	چاپلو طکس و قول جنگ جبال
تیم شد کار و انرا تیماش	بیشه و تاثر خیمه کرپاس
تند گارست موز و خوشخوار	همچو شیر و پلنگ و کثروم و مار
تا فاشک دیوکست و تار تنگ	سوله تار و گسته بود بیشک
توزه و توزه و توزه انکار	هندوی بجه تیرست اے یار
تنبیل انسان کاهل و بے کار	توره قانون و توده هست انبار
مثنوی در بحر سرج المطوی شمله هفت بیت و بیست و شش لغت	
ترمه ندرین شد و ترگون دوال	ترمه شله تله شد نوع جال
هست تنو تاس بلا ارتیاب	صاحب علم و عمل اے کامیاب
تندس و تندیس و گرت رس	شبه و نظیر است بلا و سوسه
تازی و تار یک بچو تا جیک نیخ	تاز که تیزی عریب است ای پیر

مثنوی در بحر سرج المطوی
 شمله هفت بیت و بیست و شش لغت
 مثنوی در بحر خفیف
 شمله نه بیت و بیست و چهار لغت
 مثنوی در بحر مصراع ششم
 شمله پنج بیت و شانزده لغت
 مثنوی در بحر سرج المطوی
 شمله هفت بیت و بیست و شش لغت
 مثنوی در بحر خفیف
 شمله نه بیت و بیست و چهار لغت
 مثنوی در بحر مصراع ششم
 شمله پنج بیت و شانزده لغت

خیابان گلشن

جمع و جوده و جوج و جوج
نخ خطاش باشد و جفتک

جوسه کوشک شده جرش پریان
جزر شد تقدیر و جوج و جوج

جزر و هم بسز و جوج میدان
چاکه و جدا و کس و کس

پس جکونک بیت ره و جلیو
حلفت بیباک و احمق و جلیو

جاله و جال هست دام شکار
جذره باشد اسه جاندیده

جشن و شادی و عید و جنگ تینر
جاعتوک است جاعتوکا س یار

جزو و جزو اسگ است بے انکار
جامه دان است عیب و صند و

جج سینه زده جامغول س یار
جج سینه زده جامغول س یار

جج بدان محض بلایک
هست بے شبه مرغ لایک

جشمه لشمه جیکه روغن دان
جند جند است اسه برادر من

نیز جسنه غال و نسه بریان
هست روز من و جج و جج

عشق جنانه و کس و جج
خونی رشت و جلیز اهل و

چهره چسبده خن است طرف و کنا
کسته و چوب نا تراشیده

جورده شد اسب خنک و جوله فریز
داس و جالیز هست خنزه زار

جنگ فلک است و جوج نوعی سوق
بد سرشت و سدا مراده شما

جج سینه زده جامغول س یار
جج سینه زده جامغول س یار

در رشت بے ساق چو لاله رشت خیزه و زلفه کدره

جج سینه زده جامغول س یار

چوب و جج و جج و جج
چوب و جج و جج و جج

چوب و جج و جج و جج
چوب و جج و جج و جج

چوب و جج و جج و جج
چوب و جج و جج و جج

چوب و جج و جج و جج
چوب و جج و جج و جج

چوب و جج و جج و جج
چوب و جج و جج و جج

جناخ ایدر و اسه شاه مردان
جنا به تو امان است اسه خروند

جناکه غول مرغانت بے شک
مکان و جره آلوده جگر خک

جکینه مرغ از جنس کلنگ است
جروز خنچه چور باشد صند زیر

هم اسم شاه جمشید است میدان
هم اسم شاه جمشید است میدان

جدانک چون زارک کوزه گردان
جگر بند و جگر گوشه است فرزند

جرب و جرب و جنتک کار و انک
جش طبع است و حاور حال و جج

جلاجل بچو ججل سنج و زنگ است
ججاج هست بانگ ضربت شیشه

جم و جمشاپ و جمشید و بن سیمان
جم و جمشاپ و جمشید و بن سیمان

چکا چاک ست و چکا چاک و چکا چاک چنان من آفرین و بارک الله چنان حج شد صدای ضرب شمشیر چکای میخوان و هم چاکایک شیک خداگاه و خدایین و حراخوا	صدای ضربت شمشیر بشیک بو و چکر گریب برای حق آگاه چنان چن شد صدای رفتن تیر قلبه متقلب و چو چه هست در کشت چو ام و هم حیدر انور شید علف راز
نظم در بحر خفیف مستحکم یازده بیت و پنجاه و دو لغت مع و نسخ	نظم در بحر خفیف مستحکم یازده بیت و پنجاه و دو لغت مع و نسخ
چنگ کلائی زغن شد و چنگار خجور غوک ست و چلچله باخه چرمه اسپ و چرست یوزینه چندل و چندن و دگر چندان چال شد آشیان و اسپ و دمنو چولین ست و چو بکین مجمل چشمه میثوق و چکره شمس آب چاه یوز ست و چا بچو عقد و ق چک برات و قباله و اقشون چمشک و چمنک و دگر چنک چرمک و چیتان لغز چراس چیت و چالاک و چاکب چانوک چیره و چشک غالب و چر بود چند فذست ترس و بیم شج	سطلان حرم صقر ست گوی یا چیز و چرخ غار پشت شما چار گامه است اسپ خوش رفا صندلست و چنار هست صفت کمار گاه و مغاک و شدر ط انکار چرخ و چرخشت را بدان معصار چل بدان بند آب بے انکار چکل ابرلق و چین و بهص جدار چنگک و چنگ آنکس اس و لدار چا چاکش پاچپ ست یسار آیت و چرخنا چلیس د ار جلد و چاره علاج اسه هشیار سبب و چا وله رست ناموار معنوی چه و چرخش پندار
نظم در بحر محبت مستحکم یازده بیت و پنجاه و دو لغت مع و نسخ	نظم در بحر محبت مستحکم یازده بیت و پنجاه و دو لغت مع و نسخ
چک گل آمد و خال مرغ چمن بشا چکا و چو چکا و دجا و پیشانی	چرس شکجه و آزار و مرغ و وزندان چکا ه فرق سر و چهره رو و چو پستان

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

روستا قریب رس میر ویدان	راشتر خرمین سستش بود در سست	راشتر خرمین سستش بود در سست
راهبر باشد دلیل اسے کامران	راشتر خرمین سستش بود در سست	راشتر خرمین سستش بود در سست
رشرک زلفت اسے عالی مکان	راشتر خرمین سستش بود در سست	راشتر خرمین سستش بود در سست
محنت وزر و زرومانند جان	راشتر خرمین سستش بود در سست	راشتر خرمین سستش بود در سست
هست بیشک خادم زندانیان	راشتر خرمین سستش بود در سست	راشتر خرمین سستش بود در سست
نظم در بحر خفیف تشکیر مہارودہ بیت چہل و شش لغت مع دو سجنہ	راشتر خرمین سستش بود در سست	راشتر خرمین سستش بود در سست
روم و مرگان رجبہ منوسے زہار	راشتر خرمین سستش بود در سست	راشتر خرمین سستش بود در سست
ہست چون رو سپی زن بدکار	راشتر خرمین سستش بود در سست	راشتر خرمین سستش بود در سست
رشدک تشنم سٹش بلا انکار	راشتر خرمین سستش بود در سست	راشتر خرمین سستش بود در سست
رستمہ طرز و خلاص صفت لفظا	راشتر خرمین سستش بود در سست	راشتر خرمین سستش بود در سست
سر دلون ست وقفہ و سہار	راشتر خرمین سستش بود در سست	راشتر خرمین سستش بود در سست
پس رد سٹش یوک سٹش و لہار	راشتر خرمین سستش بود در سست	راشتر خرمین سستش بود در سست
رزد و زرد ست مردم پر خواہ	راشتر خرمین سستش بود در سست	راشتر خرمین سستش بود در سست
تا کہ شور او نیز ہست است سٹش خار	راشتر خرمین سستش بود در سست	راشتر خرمین سستش بود در سست
رام فرمانبر و خوش امی ہشیار	راشتر خرمین سستش بود در سست	راشتر خرمین سستش بود در سست
رشدکن آمد سٹش شور و ریشہ تاد	راشتر خرمین سستش بود در سست	راشتر خرمین سستش بود در سست
تا خدا را نیزن مشیر انکار	راشتر خرمین سستش بود در سست	راشتر خرمین سستش بود در سست
خاک شور ست و زندگرو غبار	راشتر خرمین سستش بود در سست	راشتر خرمین سستش بود در سست
روزگار ست و عصر در وچ سٹش سٹش	راشتر خرمین سستش بود در سست	راشتر خرمین سستش بود در سست
خادم و چاکر و سٹش سٹش گزاد	راشتر خرمین سستش بود در سست	راشتر خرمین سستش بود در سست
مستوفی در بحر تقارب مٹش مٹش بیت و ہر وہ لغت مع دو سجنہ	راشتر خرمین سستش بود در سست	راشتر خرمین سستش بود در سست
رواجاری و جائز اسے مردارہ	راشتر خرمین سستش بود در سست	راشتر خرمین سستش بود در سست
رہی بندہ و چاکر و این کس است	راشتر خرمین سستش بود در سست	راشتر خرمین سستش بود در سست

شہ قفس ۱۲۰
 شہ کا فون ۱۱۰
 شہ رادہ ۱۱۰
 شہ راجہ ۱۱۰
 شہ قفس ۱۲۰
 شہ کا فون ۱۱۰
 شہ رادہ ۱۱۰
 شہ راجہ ۱۱۰
 شہ قفس ۱۲۰
 شہ کا فون ۱۱۰
 شہ رادہ ۱۱۰
 شہ راجہ ۱۱۰
 شہ قفس ۱۲۰
 شہ کا فون ۱۱۰
 شہ رادہ ۱۱۰
 شہ راجہ ۱۱۰

سکه بود و سینه خنجر و سینه
سکه بود جنگ سر اگوست طعنه و سینه

نظم در کجی نوح مسدس مستطیل چهارده بیت و پنجاه و هفت لغت مع نسخه

سراسر پرده قنات و غیمه انکار
 یگستان کیستان زابلستان است
 سپاهان صفحان است و گیسو
 سباروک دساروک دساروک
 ساری فلک سبک شروق سل
 ستم بیداد سرنگ و سرانگ
 سگاسه چون شکاشه هست قشغه
 سمند و ر و سمند و ر و سمند
 سرگوش و سرغوش و سرانخ
 سرغم چون سپر هم ضمیرانش
 سفاخن شانه سرمه محل و سندان
 شک نادان و نادان سبک
 سیر سیم باشد و سنگانه صعو
 سگره قنقد و سگلاب و سگلاب

<p>منوئی ربح تقارب بمن مشتمل سیزده بیت و مایل و دو لغت مع دو نسخه</p> <p>عکس اسو فخر کرم گن دم شناس</p> <p>و گر سنگوار ک قط ایا و دار</p> <p>و گر ساتک جام اے و دین</p> <p>سفیر ست شو نیر اے با مراد</p> <p>اشاره کن و ر مغز گویا و دار</p>	<p>سپش نمک و سار نک لبق و ساس</p> <p>بغودست سفر و دو هم سنگزار</p> <p>سبب حرمه و سا غریب تکین</p> <p>چندان تبار گیت حب الرشاد</p> <p>مرا سیمه حیران کند و سیمیا</p>
---	---

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

سکر مصطفی سندر و سندر و سندر سندر دست زمره و سام نزار سپانخ شدا شفتاخ و سیال سپر پوش دولت سدرای شمان سنج شد نمک سوخ باشد پیا ز سماچه چو سما ناچپه سینه بند سینه همچو سمنار اس کامیاب سبه بی بی خج شتا و سدر اند زرد	وگر سدره چندرس بی فسوس سدر اچه خم نامکیتان شدا و دود گل یا مین ست و سیرم دوال سمانه است سقف و ستان استمان سماروخ کما شدا س بانیا ز سدر انداز شد داسه بی گزند زن پور میشد ان بلا اریاب سبی هست اسید اس نیک مرد
--	--

سر رئیس وراس و سندر خیال سیمچه زندان و سلاک شد نیراب سیغرت و سغرنه بے انکار سادو بی ریش و خالص دنادان سونش آمد براده و سونان	سبل ریه باشد و سپر ز طحال سغری و ساغری سرین دواب قنفذ و سوسمار غنیمت شمار سیمنا دست سوره و شدر آن مه و وسیر تیر و سان افسان
--	---

شاخ مرغ و قرن و دخرین و زما د شرف و شرفاک و شکوایه لیا شنگیل و شنگول و شنگیل شور پاج و شور بابا شد مرع شاره حیره هست و شادیکه نجات شو شو آمد از زن و گاو و سندر شوخ همچون شوخ باشد چرک و ریم شست و الا نسب و پلین صغیر	شاک و شاک و پاره و دست و چکا و شکشک و شکویدان آواز پیا شنگیر آمد بنی زنجبیل شور مایع شور و البقره لیه رهن شاد گونه و شک آمد بے خلاف شاخل و شاخل و ریح ای عزیز شاش و شاشه هست پیشاب نیکم شاد و نه گواره پوشش ستی پیر
---	--

غلیظه شک و غلیبون چون غلیزن غزه آواز و غلبه زجر و نهشت خسک گتان و غلیغ سرخ زنبور غلبه شد خطراب و بقیار می غریغ خشک و غوشاک و غوشا	خلاب قعر حوض و غلبه روزن غراس و غرس غرش خشم و غم غریغ شد و غلبه باشد و غم محل غریغ شد و غلبه باشد و غم محل و گر غوشا و یا چاک نهشت و غمشا
---	---

فزون و وفوت و فراوان کثیر فرو پنده قوی شوکت و آشکار فراویر و فرویز باشد سبحان فلا و فلامه و فلیوه فلیو فروشور همچون فرستاده رسول فراغ و فروغ و فروزست نور فراگ و فراگین و فرگت دیر فرو هر بود جوهر غنای عرض فنون رقیه فرنگ علم و ادب فرو کاس و ن همت است و ن فستان صحنه و فزع صحن فرا همت جو فر باره شان شکوه فرا موشت و فرشت صند از برت فرا وند و فرونده و فرورده فخیرت مهادای از جمله فرازست مفتوح و سد و دیز فیرج و فریزت تر که اگر	باب انفا و نفوی بجز تقارب مشن فروش مقیم و اقامت پذیر فرویدم و فریدم و فروم و فرود فروغ خزن و فرغاش و فرغ صفا عبث است بی سود و بیشک یو فرو پنده باشد ملک بعدول فرو پست کمر و طلسم و غرور فرا گن بود چه کن امی با تمیز فرا حمله و جانب و فام قرص فروزیه و فحق و ان و فخطب فرومایه و ون سفیای این فرو پیش و فر تاش و فید عدم فرا خورسزا و ارای حق شرو فسای و فسانده و فو نگرست فشارست و فر جاگیم مقبره فسان سان و فران ان صید پس و پیش و پست و بلندای غریغ فرویز و فریس از خراسی نا
--	---

این کتاب در بیان معانی و اصطلاحات است که در کتب قدیم و جدید آمده است و این کتاب را در هر کتابخانه و در هر منزل و در هر سفر و در هر وقت که بخواهید مطالعه کنید و این کتاب را در هر کتابخانه و در هر منزل و در هر سفر و در هر وقت که بخواهید مطالعه کنید

<p>فلا سناک یخ فسیله کله بودنخ و فرشتش کینه شمار فرسپست شستیر فر و بشار فروشاک چه بلغورای حق پرست فش و فر بودی الی کایاب</p>	<p>فراکست فرق سهر هم کله فلا و سر اسیمه فرنگسار فنانه بود پانه اسه نامدار فلز و فلزنگ پس خورده است فرنجست زشت و سیرین ده باب</p>
<p>صند حفظه و فراوش ست بهوش قشعریره فر و زشت و فرایش فرازین خدایان فلند پر چین بود و انشور و فلا و پولا د فسانه قصه بی اصل پس رار فنور و فرور آمد هر چه بکین فرسانست بیشاک کیل نوروز عطا فرخج حیش حصه و ناز قلع آغاز و فرسندج امت فیادر شد یعنی پیشه و کار درست و است و فر فر بود و و فرزیده منور بی نکیسه ست بلا انکار رب النفع انسان و گر فر فر طیهو جبت بے زور و گر فر باله باخاندانه بے قال بود و کابوس و فرخنده مبارک</p>	<p>فراموش و فرامش بچو فراموش فرانشا بچو فینا ای حق اندیش فروزیر و فروین ستیرین فناک ابله شد و فرجا و فرساد فوسل فوسل آهتر است ای یا فرشست آفرین فر و نفرین فنو مغرور و فریزست پیروز فروده خست و بریان و فغیاز فرود اسکفه و فرگاه حضرت فیادار و فیار آمد چو فیادار فخن و فطگستانست و فر بود فاش و فاش فاش با بگتیرت فر شمار و فر سر و فران فر خطاست و فر فرور فر و فر واره چو فر واک فر و فر واک فر و فر واک</p>
<p>بهر خفیف شتلمه پانزده بیت و پنجاه و نه لغت مع سه نسخه</p>	<p>بهر خفیف شتلمه پانزده بیت و پنجاه و نه لغت مع سه نسخه</p>

فراکست فرق سهر هم کله
 فلا و سر اسیمه فرنگسار
 فنانه بود پانه اسه نامدار
 فلز و فلزنگ پس خورده است
 فرنجست زشت و سیرین ده باب
 فراموش و فرامش بچو فراموش
 فرانشا بچو فینا ای حق اندیش
 فروزیر و فروین ستیرین
 فناک ابله شد و فرجا و فرساد
 فوسل فوسل آهتر است ای یا
 فرشست آفرین فر و نفرین
 فنو مغرور و فریزست پیروز
 فروده خست و بریان و فغیاز
 فرود اسکفه و فرگاه حضرت
 فیادار و فیار آمد چو فیادار
 فخن و فطگستانست و فر بود
 فاش و فاش فاش با بگتیرت
 فر شمار و فر سر و فران
 فر خطاست و فر فرور
 فر و فر واره چو فر واک
 فر و فر واک فر و فر واک
 بهر خفیف شتلمه پانزده بیت و پنجاه و نه لغت مع سه نسخه

خیابان گشتن

فوق بود و فسلات باشد تار	فوق بود و فسلات باشد تار	فوق بود و فسلات باشد تار
فصلت کرد و فریده خود را	فصلت کرد و فریده خود را	فصلت کرد و فریده خود را
فرقیون است حافظ الاطفال	فرقیون است حافظ الاطفال	فرقیون است حافظ الاطفال
فاثره و فاثور و فاثوره تو بار	فاثره و فاثور و فاثوره تو بار	فاثره و فاثور و فاثوره تو بار
فروره چون فرادر و فدرنگ	فروره چون فرادر و فدرنگ	فروره چون فرادر و فدرنگ
فرز پور آمد و فرخش کفیل	فرز پور آمد و فرخش کفیل	فرز پور آمد و فرخش کفیل
فرزد و فرزد بود و هم فرز ان	فرزد و فرزد بود و هم فرز ان	فرزد و فرزد بود و هم فرز ان
فام رنگ و فتن شامک و فکل	فام رنگ و فتن شامک و فکل	فام رنگ و فتن شامک و فکل
فرعن آمد چون فرگن و فرگن	فرعن آمد چون فرگن و فرگن	فرعن آمد چون فرگن و فرگن
فنجبر و فنجبره کلان کیست	فنجبر و فنجبره کلان کیست	فنجبر و فنجبره کلان کیست
فریت و فره شوکت و فرگفت	فریت و فره شوکت و فرگفت	فریت و فره شوکت و فرگفت
فلخان و فساخن و فلخنم	فلخان و فساخن و فلخنم	فلخان و فساخن و فلخنم
فرع چوزه فروک مرغ جوان	فرع چوزه فروک مرغ جوان	فرع چوزه فروک مرغ جوان
فرجبد آمد جدید و فرسند	فرجبد آمد جدید و فرسند	فرجبد آمد جدید و فرسند
فرزو و فرزه چو باد و فرست	فرزو و فرزه چو باد و فرست	فرزو و فرزه چو باد و فرست
فثنوی در بحر مضارع و فتن	فثنوی در بحر مضارع و فتن	فثنوی در بحر مضارع و فتن
فرناس و مرد ابله و فرقت پیرال	فرناس و مرد ابله و فرقت پیرال	فرناس و مرد ابله و فرقت پیرال
فرزام و فرخو آمد و فرخا و جیره	فرزام و فرخو آمد و فرخا و جیره	فرزام و فرخو آمد و فرخا و جیره
فخنده و فخله و فخله و بی گزاف	فخنده و فخله و فخله و بی گزاف	فخنده و فخله و فخله و بی گزاف
باب لکان فثنوی بر خفیت	باب لکان فثنوی بر خفیت	باب لکان فثنوی بر خفیت
کبت نخل و کلینز و کبوتر	کبت نخل و کلینز و کبوتر	کبت نخل و کلینز و کبوتر
کربس و کلبس و کرباس	کربس و کلبس و کرباس	کربس و کلبس و کرباس
کربک و کربک و کربک و کربک	کربک و کربک و کربک و کربک	کربک و کربک و کربک و کربک

و بنا بر این که در این کتاب
فصلت کرد و فریده خود را
فرقیون است حافظ الاطفال
فاثره و فاثور و فاثوره تو بار
فروره چون فرادر و فدرنگ
فرز پور آمد و فرخش کفیل
فرزد و فرزد بود و هم فرز ان
فام رنگ و فتن شامک و فکل
فرعن آمد چون فرگن و فرگن
فنجبر و فنجبره کلان کیست
فریت و فره شوکت و فرگفت
فلخان و فساخن و فلخنم
فرع چوزه فروک مرغ جوان
فرجبد آمد جدید و فرسند
فرزو و فرزه چو باد و فرست
فثنوی در بحر مضارع و فتن
فرناس و مرد ابله و فرقت پیرال
فرزام و فرخو آمد و فرخا و جیره
فخنده و فخله و فخله و بی گزاف
باب لکان فثنوی بر خفیت
کبت نخل و کلینز و کبوتر
کربس و کلبس و کرباس
کربک و کربک و کربک و کربک

بیان گمشدہ

اگر که همچون گلشنک و گلشنک
 کشور شمیم و کی شمشاد است
 کیش ترکش کما هچو کمان
 کلج و کاژ و کلانه پامو کلانه
 کن کن امر و نهی و کماندک
 کژ و مه و حش و کناک و چتر
 کوز و کوژا حدب و کیل اقرع
 کوپن و کوپاره پیک و کیان
 کورگر انکشت چه کر و کرجن
 کوسن نقاره و صفت و کر کام
 کفیلینک چه کفیلینک اسیار
 کا و کا و ست جستجو که ویز
 که خدایت صاحب خانه
 کاغ کاغ ست بانگ ایام
 کتل سب جیشت و کنتار
 کاغله کاکیان و کا بیش
 نیز کا جیره و مشک و انکار

هم کلنجار را بدان حسرت چنگ
کلبه و کان و کوی شه راه است
قدس و کنز یک قلعه اش نجران
احولست و کرشمه غنزه و ناز
گت و مت شد بهیچ بیک
شد مکن بهتسه کشاکش ضمیر
کوسه بی ریش مرو و کل استع
هم که ستون منتهی قباش
هست غصه و نای برادرین
طاقت و مقصد و کراز خرام
هست عمو و صوص بیک و الحار
فندق و ادراک و کارزار ستیز
کنند و کنند آورستند زان
که کو آواز فاخته پندار
ضمیمه و کنج و دم برنگد و شمار
همچو کاغذ است و کانیث
تا نازی جمله عصف است ای بار

مجلس

در بحر خفیف شتبله شش بیت و بیست و یک لغت

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

کاس طبل بزرگ و خوش نرست
 فاخته که کلمه چه شاه نرست
 کاجاک و بهر کمالی تا نرست
 کورده و دانش و کمالی کورده
 کفش و بهر کمالی کفش و نرست

[illegible]

کار و سکین گرا و نیش ترست
 کوی و کیت محکم و حجام
 کعبه و کعبه بوزنه ای پسر
 کرا کر بود زانغ ای جان من
 کیا جور و اناسست بی اشتباه
 کبابک و کیالی ست جمل
 کما سنندک و کماست باشد و مرغ
 بو و طرز و قانون گروا و پاس
 تو بر گشتوان را بدان ای منیم
 کیا زنده شد بادشاه کلان
 کلیدان کلیدانه فضل می رشید
 چو کلوا بود و غول ای پاکباز
 زرنبا و مرغ و فوخ ای باشعور
 بود و غول و قوم آتش پرست
 چو کاکب فیده شد ای رهبا
 سربست و گلجان سباط شمار
 کدین آکه جامه کوب ای عمریز
 کیتب ست بی شبهه طوق و تاق
 سربست و کوز می بود
 کفاختی و ریخ ای خوشا
 کره فلک خروست ای
 کسب تنگ شد کارزار
 کنش فصل کینه مکافات

کوی و کیت محکم و حجام
 کعبه و کعبه بوزنه ای پسر
 کرا کر بود زانغ ای جان من
 کیا جور و اناسست بی اشتباه
 کبابک و کیالی ست جمل
 کما سنندک و کماست باشد و مرغ
 بو و طرز و قانون گروا و پاس
 تو بر گشتوان را بدان ای منیم
 کیا زنده شد بادشاه کلان
 کلیدان کلیدانه فضل می رشید
 چو کلوا بود و غول ای پاکباز
 زرنبا و مرغ و فوخ ای باشعور
 بود و غول و قوم آتش پرست
 چو کاکب فیده شد ای رهبا
 سربست و گلجان سباط شمار
 کدین آکه جامه کوب ای عمریز
 کیتب ست بی شبهه طوق و تاق
 سربست و کوز می بود
 کفاختی و ریخ ای خوشا
 کره فلک خروست ای
 کسب تنگ شد کارزار
 کنش فصل کینه مکافات

کعبه و کعبه بوزنه ای پسر
 کرا کر بود زانغ ای جان من
 کیا جور و اناسست بی اشتباه
 کبابک و کیالی ست جمل
 کما سنندک و کماست باشد و مرغ
 بو و طرز و قانون گروا و پاس
 تو بر گشتوان را بدان ای منیم
 کیا زنده شد بادشاه کلان
 کلیدان کلیدانه فضل می رشید
 چو کلوا بود و غول ای پاکباز
 زرنبا و مرغ و فوخ ای باشعور
 بود و غول و قوم آتش پرست
 چو کاکب فیده شد ای رهبا
 سربست و گلجان سباط شمار
 کدین آکه جامه کوب ای عمریز
 کیتب ست بی شبهه طوق و تاق
 سربست و کوز می بود
 کفاختی و ریخ ای خوشا
 کره فلک خروست ای
 کسب تنگ شد کارزار
 کنش فصل کینه مکافات

جیابان گلشن

کوبه حمله هست و قرپس و شام
کند و کندوک و کند و کند
کا و حرص و کاله و کاله استماع
کنجه چچه که کفیر اسی هو شیار
کالم آد شیب و کابین صد اقی
کندر آد شهر و کله ارض سخت
کاج و کاج و کاش لیت و کی متی

کو کچھ قضا و حجاب و کاسہ جام
 چون گوشت کند و جیست اسی پر شعور
 کرشمه و کینور و مکرست اسی مطاع
 معجزه کفایت و آزل یاد دار
 پس بدان کجا که خطبه فی نفاق
 کشتی آمد پیشه گزینخ درخت
 پس کجا این و کسی من ای فتی

شنوئی بجز نوح مسد شد تباہ سیزده
 کینه نه صفه نو کاواک بے مغز
 کیمینه سفله کبر کا سب بخیل ست
 کیا جو رست وانا کس نه اوان
 کسند زنا کس و کس مرد و مل
 کتام آرمگاه و آشیانه
 کیج و کاز و ملک بک شد تبار
 سید افره و کشفه ترنگار
 که به بیت ووه و کاجال و کاجا
 تنگ مسک کینه اید پرستار
 ملک باشد نقد کشت تار بسل
 شر و آنکس کیچه پشت خارست
 ییا کن ناموافق هست و گفتور
 ترا غنه و کرا غندش تر اغند

به طیت و پنجاه و چهار لغت مع سه نسخه
 کراشه طرز و پنجاب طرزه و لغت
 کمرش به پهلوان کشته قلیل است
 کنوره خایع و کا نوره چیران
 کوا سیمه کوا ^{نیمه} سیمه بود و سیمه
 کباره چون کواره هست لانه
 کایشا ویر و کاره شسته تواره
 کتیران است قطران کودانبار
 مستاع خانه و کرایس و
 کتبه چون کتبل هست
 کجا به چون کجاوه هست
 کلنه نقطه کلیا
 کتبات و کامه مقصد
 کلوته طاقی است و کا

مشتوی در بحر معیطی
و به یو و تنبک و هم مع آب

تیر بیت و سی و دو لغت
تیر بدعه بود

کویج بود احوال و چندی در میل
کمانچه رخندان بود و کب و بان
کمانه چشم و کفالتی در سرین
کیک بود و قیج و کتوش و قطا
کفر و کابوچ و کبوتر و حمام
کنده بود و خندق و کاخ و ست قش
کنجک و کجکل و کجست چدرین
کاخر و کاخه بر تان و طبر

گرگز و گرگز بت از می و بیل
کباب بود دوست و کر شد میان
کش بغل و سینه شد و کیش دین
کرک و جاتیه بود ای با عطا
کوف و کلک شد تپه بوم اهام
گنگره شرفه بود ای شاه محضر
کوت چو کوننه و کوننه سرین
نیز بود زردی کشت ای پسر

[illegible]

<p> نرسست و دوشست و گرد و غبار شست و گام و دی نادران و در و گند و ناگزیراب و گو ال هست جو ال کز از نیش شست منت و گو سپند خنم </p>	<p> گلستان باغ و گرد و باد و عصا پس کلنده بود زن بدکار گل نارسست بی گمان جلنار همچو گویان گواه بان بفسار گز و گو پال شد عمود ای پیر گلک باشد در مست بلا اسکار </p>
--	---

کتاب فارسی نظم و بحر خفیف
سرست و دشت و گرد و غبار
شست و گما و دی نادران
ور و گندنا کتراب
و گوال هست جو ال
کز از نیست شست
ان و گوسپند خفتم

چار بیت و شتا و نقت مع ک
 گلستان باغ و گرد باد اعصاب
 یس کلنده پوزن بدکار
 قل نارست بی گمان جلدار
 همچو گویان گواه بان بغیار
 که زو گو پال شد عمو دای پیار
 کلمه باشد در دست بلایا اسکار

۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

است واجب شد مکن بی ریا

شعنی در بحر خیزج سلس شتاب هفت بیت و بیست چار لغت

گرفته لغت و شکل ظرافت

گزیرو هم گزیده است چاره

گوارو گوارو سنگ آمد غبار

گزاران ضد سبک هم ضد ازین

گزیسی سایه و گریال غریال

گزیلگر همچه کلک است مزار

گزاران بر منافی و گرانس

شعنی در بحر خیزج شمس شتاب هفت بیت و بیست و نه لغت

سغید باشد و ویش و کشته شد

کلمه کلمی و گوب توپا تیا شناس

گواه بینه هست کشا و نامشال

گروغ کذب کرد و گروغ باشد خیل

قطع نظم در بحر خفیف شتاب هفت بیت و بیست لغت

اسبهای کنوز پر ویزی

گنج افرا سیاب گنج عروس

گنج وینه است و گنج سوخته نیز

باب الامم نظم در بحر خفیف شتاب هفت بیت و بیست لغت

لا و دیوار و چپ و دیوار

لتره و لطره و لطره و لطره

لینه و لینه و لینه و لینه

شعنی در بحر خیزج شمس شتاب هفت بیت و بیست و نه لغت
گزیرو هم گزیده است چاره
گوارو گوارو سنگ آمد غبار
گزاران ضد سبک هم ضد ازین
گزیسی سایه و گریال غریال
گزیلگر همچه کلک است مزار
گزاران بر منافی و گرانس
شعنی در بحر خیزج شمس شتاب هفت بیت و بیست و نه لغت
سغید باشد و ویش و کشته شد
کلمه کلمی و گوب توپا تیا شناس
گواه بینه هست کشا و نامشال
گروغ کذب کرد و گروغ باشد خیل
قطع نظم در بحر خفیف شتاب هفت بیت و بیست لغت
اسبهای کنوز پر ویزی
گنج افرا سیاب گنج عروس
گنج وینه است و گنج سوخته نیز
باب الامم نظم در بحر خفیف شتاب هفت بیت و بیست لغت
لا و دیوار و چپ و دیوار
لتره و لطره و لطره و لطره
لینه و لینه و لینه و لینه

مجلس آمد کابل و بنا عفت داد	مانه رخت چنانه و سنده کسلو
موزش کیکه نموتز آبد ز سبب	مینوش آذرش و شیرین و شیرین
مثنوی در بحر خفیف شتلمبر نیم ده بیت و شصت و چالیفت مع یک	مثنوی در بحر خفیف شتلمبر نیم ده بیت و شصت و چالیفت مع یک
مالوالی و ماترنگ اسے یار	سام ابرص شمار بے اتکار
ماژور اثر و پا و ماترنگ	سوسمارست و مورست و زنگ
موسک نش و آتش و زنبور	مرگو و مرنگو بو و عصاف
مود باشت عقاب مانورک	نیز ماتوک قشیر و بیشک
مربان حاکم و میسند است	مردان و جرت چسک بیکارست
بانگ و باج مہر و ماه مفر	مهرست و درم و میوه مفر
مرت زنده بود و مکره بسیار	مندیورست صاحب ادا بار
مادر و مادر و مادر و نام	والده باشد و مهار ز نام
مویه و موشش گریه و ناله	ماله و مرزه ست و گلست
مگ قانون و خدایت و قاز	دزد و لاف و قمار و چنگی
مانع ذیق و منافقست و میل	میزه طالع مست و قشیر
مرز چون مرجع است ارض و دیار	مایه اصل و بیضا عبت مست
همچو مایه هست ما و نذر	نیز مانیدرست جفت
انه چو مور چانه زنگ	ماس و آماس و موشست و زنگ
انه است و سیمونه	نیز میمون شمار چس و سیمونه
ه بادریه است ای یا	پس مدنگ و ترس و مانه شمار
جست را و سیمونه و مای	کشته و باج بوسه پنداری
مشکول و مشکول	مقتول و ماشوره کسب و کوله
بجز هرج مسدس شتلمبر بیت و شصت و چالیفت مع یک	بجز هرج مسدس شتلمبر بیت و شصت و چالیفت مع یک
شد و میز چو دستا	ملوک و ماکو آمد سنده و سنده

۱۰۰ مثنوی
 ۱۰۱ مثنوی
 ۱۰۲ مثنوی
 ۱۰۳ مثنوی
 ۱۰۴ مثنوی
 ۱۰۵ مثنوی
 ۱۰۶ مثنوی
 ۱۰۷ مثنوی
 ۱۰۸ مثنوی
 ۱۰۹ مثنوی
 ۱۱۰ مثنوی
 ۱۱۱ مثنوی
 ۱۱۲ مثنوی
 ۱۱۳ مثنوی
 ۱۱۴ مثنوی
 ۱۱۵ مثنوی
 ۱۱۶ مثنوی
 ۱۱۷ مثنوی
 ۱۱۸ مثنوی
 ۱۱۹ مثنوی
 ۱۲۰ مثنوی
 ۱۲۱ مثنوی
 ۱۲۲ مثنوی
 ۱۲۳ مثنوی
 ۱۲۴ مثنوی
 ۱۲۵ مثنوی
 ۱۲۶ مثنوی
 ۱۲۷ مثنوی
 ۱۲۸ مثنوی
 ۱۲۹ مثنوی
 ۱۳۰ مثنوی
 ۱۳۱ مثنوی
 ۱۳۲ مثنوی
 ۱۳۳ مثنوی
 ۱۳۴ مثنوی
 ۱۳۵ مثنوی
 ۱۳۶ مثنوی
 ۱۳۷ مثنوی
 ۱۳۸ مثنوی
 ۱۳۹ مثنوی
 ۱۴۰ مثنوی
 ۱۴۱ مثنوی
 ۱۴۲ مثنوی
 ۱۴۳ مثنوی
 ۱۴۴ مثنوی
 ۱۴۵ مثنوی
 ۱۴۶ مثنوی
 ۱۴۷ مثنوی
 ۱۴۸ مثنوی
 ۱۴۹ مثنوی
 ۱۵۰ مثنوی
 ۱۵۱ مثنوی
 ۱۵۲ مثنوی
 ۱۵۳ مثنوی
 ۱۵۴ مثنوی
 ۱۵۵ مثنوی
 ۱۵۶ مثنوی
 ۱۵۷ مثنوی
 ۱۵۸ مثنوی
 ۱۵۹ مثنوی
 ۱۶۰ مثنوی
 ۱۶۱ مثنوی
 ۱۶۲ مثنوی
 ۱۶۳ مثنوی
 ۱۶۴ مثنوی
 ۱۶۵ مثنوی
 ۱۶۶ مثنوی
 ۱۶۷ مثنوی
 ۱۶۸ مثنوی
 ۱۶۹ مثنوی
 ۱۷۰ مثنوی
 ۱۷۱ مثنوی
 ۱۷۲ مثنوی
 ۱۷۳ مثنوی
 ۱۷۴ مثنوی
 ۱۷۵ مثنوی
 ۱۷۶ مثنوی
 ۱۷۷ مثنوی
 ۱۷۸ مثنوی
 ۱۷۹ مثنوی
 ۱۸۰ مثنوی
 ۱۸۱ مثنوی
 ۱۸۲ مثنوی
 ۱۸۳ مثنوی
 ۱۸۴ مثنوی
 ۱۸۵ مثنوی
 ۱۸۶ مثنوی
 ۱۸۷ مثنوی
 ۱۸۸ مثنوی
 ۱۸۹ مثنوی
 ۱۹۰ مثنوی
 ۱۹۱ مثنوی
 ۱۹۲ مثنوی
 ۱۹۳ مثنوی
 ۱۹۴ مثنوی
 ۱۹۵ مثنوی
 ۱۹۶ مثنوی
 ۱۹۷ مثنوی
 ۱۹۸ مثنوی
 ۱۹۹ مثنوی
 ۲۰۰ مثنوی

<p>نیل سپید شمشیر و کتاب نور دست سوال و چین و شکنج نیر نوار سبزه نس نقام و نقام و نقایست زشت</p>	<p>بود بهلیم نرنگ تلمبه گمان نشان رایت و نوک پشندان نیرست سبب نیا جبهه بخوان نفت و نینبده ضد عیان</p>
<p>نایج و نال و نای و نای نیلک و نیلست و هم نیل نایب نایب غم نایب تنهای نابود و نوج و نیشک و نوز و نو نیوسوم آرزو نیو نور و نور نیلینا کسچو نعدا و نلن نشت سست و خراب و نیر و نگ بود کام و نایب هست کلام ناتک و نیشک و نایب و نایب نیشو و نیشو آلو طبرک نار و ان و ان و نار و ان و ان نار وین سست سبیل و روم نار سیده میوه خام نشد کاغذ و نشو و نشو نات مور و نایب</p>	<p>نایلو سست سست سست نایب نیشک و نیشک و نیشک نیوسا دست بے زوال بے یار ناز کاچ سست و نار و ناکار نیوشه استراق شمع شمع نغشو الان جوابی اسے دلا نشت نیک و خوش اسے نگو کرد نس بود پوز و نول و نایب قرصدار و نیش سست سست نلک زعفران سست و نار و نار نار و نشت فارسی گلزار نوش ترپاک و نشت و نشت نفسه که آنبه نوار سست هم نشت سست سست چینه ملکس بود سست نایب خفیف شمشیر بیت و بیت نیل و کتاب و فرمان ست مبتدع نوزند</p>
<p>نیل و کتاب و فرمان ست مبتدع نوزند</p>	<p>هم کتاب آمد و نشت قرآن ترجمه باشد و نوا و نایب</p>

نیل سپید شمشیر و کتاب
نور دست سوال و چین و شکنج
نیر نوار سبزه نس
نقام و نقام و نقایست زشت
نایج و نال و نای و نای
نیلک و نیلست و هم نیل
نایب نایب غم نایب تنهای
نابود و نوج و نیشک و نوز و نو
نیوسوم آرزو نیو نور و نور
نیلینا کسچو نعدا و نلن
نشت سست و خراب و نیر و
نگ بود کام و نایب هست کلام
ناتک و نیشک و نایب و نایب
نیشو و نیشو آلو طبرک
نار و ان و ان و نار و ان و ان
نار وین سست سبیل و روم
نار سیده میوه خام
نشد کاغذ و نشو و نشو
نات مور و نایب
نیل و کتاب و فرمان
ست مبتدع نوزند

<p>نخل امر و نوره ابن سیر نیوش و سطل آید نیموز کیر نیدلان کا بوس بت ونگنار</p>	<p>نرسار اندر سلیم اس پر تیر نزد کر شتوه جنبگی و دیلر منخ و نرس و اصل حق یا دوار</p>
<p>نوجیه امر و نغاک نادان ست ناب خالص نویم محض و نیار نوس قوس تسخ شد و نیوار ناوه پر ناله بت و نر موره</p>	<p>مثنوی در بحر خفیف مشتمل بر چهار بیت و پانزده لغت ناوشتی نوان جنس رامانت حاجت ست و نشیب و فراز چو و نرزم ست و نرزم منخ ای یا هوسلا ناله باره بت یا کوره</p>
<p>در شان و خوشتر سبب ست وزرم و داغ انشش دواز باز و نر بت فتوس ملا اشتباه و باسک بود فاذه بی کم و کاست ورنجن بود چون ورنجن سوار و نانه بود و گرد و دور و ننگ ست معلاق و در سن رن و نه چو و لانه رن و دین و ده بود و نکه و دک و دید و تاد و زینه و زنا جوان</p>	<p>باب الح او مثنوی در بحر تقارب مشتمل بر چهار بیت بی و پنج لغت در شان بود است امی حق پرست و داغ ست شعله و له قمر و ناز و چرگز بود و شفته اسه هر دراه و دروغ ست و نر و نر و نر و شینه بود و چو شش اسه کارگار و گرد و اردن را دیدان گرد نه و نه قدرت دوات حرف و سخن و بود و دوات ست و دوت پوتین و ز منصف و تیل ست اسه با اسید و دس و دس و دس و دس و دس و دس و دس و دس و دس و دس</p>
<p>سیر جیر و وزیر آند هر دو فتدرو و حفظ و در سبق بادنجان شمار و وادیان</p>	<p>مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر سه بیت و یازده لغت وادرنگ آمد ترنج اسه ماخو و ندر طرف دون نظیر ای مرد حق و نر و و لاله سونف لیسه بادیا</p>

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران محفوظ است
 شماره ثبت کتاب
 ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت کتاب
 ۱۳۵۷
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران محفوظ است
 شماره ثبت کتاب
 ۱۳۵۷
 تاریخ ثبت کتاب
 ۱۳۵۷

باب المارظم در بحر خفیف مستطیع چارده بیت پنجاه لغت مع دوخته	
<p>طاعت و قصد و صدره و تیار دم آب و زکام و عاتل و قار بار دیوانه و خموش و موار جرعه هر هفت و زینت ست و سنگار نام بیت المقدس اسے دیندار چون هر آئینه شک ناپار زشت و هنجام کابل و بے کار فرق سرور بست دوش و کنار نیز بکه فواق و حمل بگذار باژنو و باژنه شد حقیر اسے یار هنگام سپ کیت بے انگار هوشه صعه شد و شمار شمار تاکنون هوده فسانده انگار صدق و در مان بے ایشار</p>	<p>سنگ نمکین و دانسته و مقدار نیز عقل و تبیل و شک باکره سپو پاکه الکن هند و بخار راه و قانون هفت بوخ چون هوش باشد و هوش باینه بیت سپو هایینه هرگ نادان بنز و لیر و میراک هوش و دوش و کشف هاک و هیک هیکه و هیکه و هیکه و هیکه هائے و هودیت سگشته میرک اشتر کره هیون اشتر هوبره و قندری هاسے بلج اس و هم ایضا و هینر و هسنوز هرزه و هرزه بید و هر توز</p>

نوی در بحر تقارب شمن مستطیع یازده بیت و چهل و سه لغت

<p>هائیون مبارک بود بے قصور بل آغوش و هرگز بود چاد و دامن چهرین ست باگ و میبای جان هوس آرزو هوز زرد اسب و نیم هلاشم بدوزشت اسے پریشتر چو همیار و انباز و همت ایشاک بلال چو بلال میدان نام و هم</p>	<p>دوش عقل و شمشیر زکف دست نروان زبانا خا هودایان هراس ست بیم بید و قبحه نیز هاس و هال هری نام و هم</p>
--	---

<p> خوار زنده سقفت گردان سپهر مرتب شد این نامه و پذیر به آئین لغت و بطر شکر بدور خند او ند فیروز سجت امیر امیران هست بکند خند او ند چاه و خند او ند قدر قوی باز و پیروز و پرتوان وصیه و سخن و سلیم و جبری شریعت النسب سکر و نامدار چنین نامه در لغات در سکه از آغاز عهد سلف تا کنون سند و مع سال سلطان دین مرتب چو این نامه را کرده ام نه تقدیم و نه تحسیر و هیچ جا که خوانندگان را فزاید نه و هم من این نامه نامیده گفتم ام خبر دیدار این گوهر شاهوار نزدیم خبر او فت روان سخن چو این نامه نادر آید پسند باین شایسته و اورا ن جهان محط سازد و گنج باز محمد و عا گوشت آنست و درست از و شوکت و دین حق تازه گشت </p>	<p> نشد و زنده مشعل ماه و مهر چو از رنگ مانع عیدم النظیر باسلوب خوب و بترتیب حرف نشر او از تاج و سزا و اثر رئیس ریسان اقبال مسند خداوند تیغ و خند او ند صدر بلنگ و سنگ و صفدر و پهلوان تقن صفت در تورن سمری محمد علیخان و الاستار مصطفی چو مرآت اسکندر نشد بر این طاق رنگارگون خیابان گلشن درسی نام این لغت و نشر جاسک نیارده ام بلطف و به معنی نمودم روا بوجه نکوتر در آید به نظم نه نامه و نه به باسفته ام نشد خبر آفاق من زینهار درخشان نه آسمان سخن بدرگاه آن سرور که باشند نامی ز نام آن بالغام خویشم کند که دارا اسلام و دود شکوه شهر بیت بر او </p>
--	--

خداوند جهان را بنامش نگه دار باد	بهر حاجت و مقصدش یار باد
میان زمین گرامی کند	بجاه و باقی سال نامی کند

بود تا زمین و زمان را می تمام	نکو نام گرداندش و السلام
-------------------------------	--------------------------

تمام خداوند نامش و نشانه گرامی سخی چسبایان گلشن درمی از
مصنوعات خاکسار سراپا گنگار امیدوار مغفرت پروردگار محمد علی
متخلص بحسنه عفا عینه و عن الدیه بتاریخ نوزدهم ماه رمضان المبارک در سنه
یکهزار و دویصد و هشتاد و دو از هجرت النبوی صلی الله علیه و آله و سلم

خاتمه

الحمد لله و الله که درین آیام خستیده فرجام کتاب ستطاب کامل انصاف شکست
چمن موسوم به چسبایان گلشن محتوی لغات درمی بطرز نادیده و عسده
کتابت خوب و تطبیع خوش اسلوب بجا غنم غوب در مطبع نفیس سنبل
منشئی نول کشور باده پرنیل ۱۲۸۶ هجری بمهرتبه دوم حلیه الطباع پوشیده
بصارت بخش ختم مشتاقان شد

بایخ طبع سابقه از نشی فدای صابیش

هفتاد و هشت مجرای انصاف	شد از طبع مطبوع در باب علم
سال از سر جویدار	بود در خیابان روان آب و علم

١٩٢

DUE DATE

۱۹۱۵۱۲۵

[illegible]

۱۹۱۵/۵۴۳
۵۵۳۳
خیابان گلشن

۱۹۱۵/۵۴۳
۵۵۳۳
خیابان گلشن

DATE	NO.	DATE	NO.